

هو العليم

إشراف ائمه و اولیای الهی بر مسائل مختلف

و اشتباه کاهش جمعیت

بیانات

آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس الله سره

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

نقد ملاصدرا بر شیخ اشراق در عقول منفصله

فإن قلت يجوز أن يكون تلك القوة الفاعلة لأبداننا و المدبرة لها هي نفوسنا الناطقة.^۱

مطلب و اشکال اولی که مرحوم آخوند نسبت به بیان مرحوم شیخ اشراق درباره اثبات نفوس مجردة و عالم عقول، عقول منفصله، هر عقلی نسبت به نوع خودش و مصادیق خارجی آن نوع - داشتند، صحبت به این جا رسید که اگر اموری که موجب بقاء نوع و حفظ نوع هست - از اغذیه و غیر اغذیه - بخواهد خودش فعال و عامل در تحقق آن آموزه خارجی باشد، این موجب تخلّل و تحلیل است و دیگر این اغذیه و این قوا نمی تواند هم قائم به آن نفس باشند و بعد هم خود نفس متأثر از آن باشد و موجب بقاء آن باشد.

اشکالی که در اینجا هست این است که ممکن است این طور گفته شود که نیازی به تصور یک هم چنین عقل منفصل برای بقاء انواع خارجی نباشد، بلکه همان نفس ناطقة در انسان یا در حیوان، خود آن نفس ناطقه، موجب تدبیر این امور در بدن خواهد بود.

البته اشکالی که قبلاً به این قضیه وارد می شود این است که: شما نفس ناطقه را در انسان تصور می کنید که موجب تدبیر این امور و تبدل اغذیه به اخلاط مختلفه و وارد شدن هر نوع از این تخطیط اخلاط، به عضو خاص است. این مطلب را شما به این کیفیت [درباره انسان] یا در مورد حیوان می گوید. حالا در مورد نبات و جماد چه می گوید؟ خود آنها دارای انواع مختلف هستند، و ما انواع مختلفی از جمادات را در خارج داریم که همه اینها به اشکال مختلف و اقسام گوناگونی درمی آیند؛ این قضیه که فقط اختصاص به انسان ندارد.

[به عبارت دقیق تر] اینکه هر عضوی از اعضای بدن یک نوع غذا را می گیرد، [مثلاً] قلب خون را می گیرد، مغز قند را می گیرد، کبد کل این مواد را می گیرد و تجزیه و تحلیل می کند - اصلاً آزمایشگاه کبد بیش از صد و بیست نوع خروجی دارد - و هر جزئی به یک قسمت خاص در ترکیبش و در اقسامش می رود. شما نسبت به این، این حرف را می زنید اما نسبت به سایر انواع از سنگها چه می گوید؟ مگر اینکه ما خودمان

^۱ . الحکمة المتعالیة، ج ۲، ص ۵۵.

همان مطلبی را که گفتیم آن مطلب را در اینجا بیاوریم تا آن اشکال حل شود.

علی کل حال، اشکالی که [توسط] مرحوم آخوند در اینجا شده این است که نفس ناطقه می آید تدبیر می کند و تمام امور را انجام می دهد و هر غذایی را به هر عضوی و هر ماده ای را در تسنخ با همان عضو به او می رساند.

واقعاً دستگاه و فیزیولوژی بدن عجیب است [آنقدر] که طبّ فعلی اعتراف می کند که بسیاری از قسمت های بدن و کیفیت کارشان که چه کاری انجام می دهند برای ما ناشناخته است. در این صورت دیگر اشکالی وارد نمی شود و نیازی به نفس کلی و عقل کلی نداریم که آن عقل بیاید و تدبیر کند. همان نفس هر شخصی از افراد و مصادیق انواع، مزاج خود را تحت تدبیر خود قرار می دهد. بنابراین دیگر مشکل حل می شود و نیاز به اتصال ملکوتی و لاهوتی و عقل فعّال و عقل منفصل و افاضه وجود از آنجا نداریم و خودمان همه کار را می کنیم، دیگر نیازی به خدا و پیغمبر نداریم چون خودمان هستیم. اصلاً امام زمان برای چه می خواهد بیاید؟ خودمان در اینجا داریم [کار را انجام می دهیم!]

مضرات دوری از مکتب اولیای الهی در گذر زمان

من یادم هست، یک زمانی شخصی در همین قم در نماز جمعه صحبت می کرد و من خودم در آن نماز جمعه شرکت کرده بودم. ایشان در نماز جمعه می گفت: «امام زمان هم بیاید همین کارهایی را می کند که ما می کنیم.» نوارش را پیدا کنید شاید گیرتان بیاید. آن موقع ها مثل الآن نمازها را هم ضبط می کردند. می گفت: «امام زمان هم بیاید همین کاری را می کند که ما می کنیم.» حالاً نمی دانم منظورشان همان کاری بود که آن موقع می کردند یا الآن می کنند؟ این را مشخص نکردند. بالاخره روال قضایا این طور [است]. دیگر چه عرض کنیم! هر کسی به قدر فهمش، دانست مدعا را^۱ **(كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ)**

^۱. گفته اند: مریدی خواجه حافظ شیرازی رضوان الله علیه را در خواب دید و از او پرسید از دو روایت «کشتی شکستگان» و «کشتی نشستگان» در بیت:

کشتی شکستگانیم ای باد شرطه برخیز *** باشد که باز بینیم دیدار آشنا را

کدام گزینه صحیح تر است؟ و حافظ در جواب فی البداهه چنین گفت:

بعضی شکسته خوانند برخی نشسته دانند *** هر کس به قدر فهمش فهمیده مدعا را

(محقق)

* دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۵.

^۲. سوره مومنون (۲۳) آیه ۵۳؛ سوره روم (۳۰) آیه ۳۲. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۳۶۷:

(و هر حزبی به آنچه در نزد آنهاست شاد و دل خوش می باشند.)

[روایت] از امام باقر [علیه السلام است]: **إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُءُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بِهَا عُقُوبَتَهُمْ وَكَمَلَتْ بِهِ أَحْلَامَهُمْ** حالا آیا مسئله محقق شده است و ایمان همه در این مدت کامل شده است [یا نه]؟! آخر ایمانی برای کسی نمانده است، کمالش به جای خود.

امروز مجله‌ای را راجع به قضیه تحدید نسل می خواندم. در آن زمان مرحوم پدر ما چه وضعی داشتند و چه خون دلی می خوردند. چطور اعصابشان از برنامه‌هایی که برای این قضیه (کنترل جمعیت) انجام می دهند به هم می ریخت.

ایشان یک روز و یا یک شب به من گفتند:

«تمام این برنامه‌هایی که انجام می دهند به خاطر این است که نسل شیعه را در ایران از بین ببرند. و الآن متصدیان امر، این مطلب را انجام می کنند.»

بله بعد از گذشت سالیان دراز حالا تازه می گویند اشتباه کردیم، ببخشید اشتباه کردیم و از خدا [می خواهیم ما را ببخشد].

بنده اخیراً یک خبری شنیدم که عن قریب، اجتماع سنی در ایران بر اجتماع شیعه غلبه خواهد کرد. یعنی در عرض چند سال آینده غلبه خواهد کرد. با توجه به [کثرت موالید آنها!] و این قضیه خیلی خطر جدی است که دارد ایجاد می شود.^۲

۱. الکافی، ج ۱ ص ۲۵. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۴۴۰:

«زمانی که قائم ما قیام کند، خداوند دست خود را بر سرهای بندگان می گذارد و با این دست، عقل‌هایشان را جمع می کند و خردها و اندیشه‌ها و قوای تفکیریّه‌شان کامل می گردد.»

۲. پایگاه خبری خبرآنلاین، ۱۳ آبان ۱۳۹۰:

«هفته نامه شما (حزب مولفه اسلامی) گوید:

رشد جمعیت شیعی کشور امروز از ۱/۸ درصد به ۱/۶ درصد تقلیل یافته در حالی که رقم رشد جمعیت در میان غیرشیعیان حدود ۷ درصد است و این یعنی جمهوری اسلامی ایران بیست یا حداکثر سی سال دیگر شیعه نخواهد داشت.»
هفته نامه شما، ۱۳ خرداد ۱۳۹۳:

«موضوع رشد جمعیت اهل سنت در ایران، به روزنامه‌های عربستان هم کشیده شد. به گزارش *ادیان نیوز*، روزنامه‌های عربستان در اقدامی هماهنگ، اقدام به نشر مقاله‌ای مشترک در رابطه با رشد جمعیت در ایران کرده‌اند. این مقاله تأکید می کند: «شیعیان دریافته‌اند که اگر اقدام به تولید نسل نکنند تا کمتر از سی سال دیگر، اهل سنت جمعیت غالب در ایران خواهد شد، فلذا ما از تمامی دوستان اسلام درخواست داریم که از این فرصت استفاده کنند و از برادران اهل سنت حمایت کنیم. حمایت ما از اهل سنت باید چند جانبه باشد و نباید دوستانمان را تنها گذاریم، شیعیان با توطئه رشد جمعیت می خواهند اکثریت جمعیت شیعه به نفع خودشان باشد.» در ادامه این مقاله آمده است: «البته شیعیان خودشان در این امر مقصر بودند و می گفتند زندگی خوب منوط به کمتر داشتن اولاد است و ما از تمامی دوستانمان در ایران می خواهیم که با جدیت تمام اقدام به تولید مثل کنند، نگران اقتصاد هم نباشند، ما از

حالا مشخص شد که دست‌های پشت پرده چه بوده است؟! آن زمان که من یادم هست؛ همین آقایان قم، همین‌هایی که بنده خودم صدایشان را شنیدم آن موقع‌ها می‌گفتند که پیغمبر گفته است - مسخره می‌کردند، مسخره می‌کردند - که **تناکحو اتناسلوا نکتروا**^۱ زیاد کنید. [می‌گفتند] آیا ما بچه قاچاقچی می‌خواهیم؟ آیا ملت قاچاقچی و هروئینی می‌خواهیم یا بچه با تربیت می‌خواهیم؟ حالا که کم کردید دیگر، الحمدلله مشکل برطرف شد؟! همین آقایان داشتند می‌گفتند.

فرق دیدگاه اولیای خدا و دیگران در مسائل مختلف

فرق بین کسی که اهل این مطالب باشد بدون آن نوری که آن نور، او را در آن جهت، اتصال می‌دهد و وصل می‌کند و حقایق امور را کماهی‌هی برای او ظاهر می‌کند و بین کسی که اهل این مطالب است و آن اتصال و آن نور را دارد، همین است. بعد از گذشت ۱۵ سال و ۲۰ سال، تازه می‌گویند ما اشتباه کردیم. توجه کردید؟! و این نتیجه عدم اطلاع و عدم توجه به کلام بزرگان است. بله عدم توجه، انسان را به اینجا می‌رساند. برای من خیلی جالب بود که چطور این مسائل این قضایا برای انسان اتفاق می‌افتد. در همان زمان یادم هست که ایشان به من فرمودند:

«تمام اینها به خاطر این است که نسل شیعه از بین برود.»

این مطالب را از پیش خود که نمی‌گفتند، چون مطالب اینها براساس مطالعات روزنامه و تلویزیون و رادیو نبوده است. اگر آن‌طور بود که همه جور می‌توانند آدم را بچرخانند. نقشه شیاطین در دنیا خیلی ظریف‌تر از این است که [ما تصور می‌کنیم].

در همان سال آخر یک وقتی مرحوم پدرمان فرمودند: - من دو سال ایشان را تنهایی در صبح‌های تابستان به جاغرق می‌بردم و در آنجا حدوداً سی تا چهل دقیقه پیاده راه می‌رفتیم و بعد به شهر برمی‌گشتیم - «جز اینکه انسان متصل به عالم ملکوت باشد و از آنجا مطلب را بنخواهد نگاه کند، هر کسی می‌خواهد باشد بآی نحو کان،

آنها پشتیبانی خواهیم کرد." در پایان این مقاله آمده است: "آمارهای خوبی به دست ما رسیده است و ما متوقع هستیم که شیعیان به زودی زود سرنگون شوند."

خبرگزاری مهر، ۱۸ خرداد ۱۳۹۳:

«آیه الله محسن حیدری نماینده مردم خوزستان در مجلس خبرگان تصریح کرد: نرخ رشد جمعیت خانواده‌های شیعه به کمتر از یک درصد رسیده و این در حالی است که این آمار در خانواده‌های سنی مذهب چهار درصد است. پیشی گرفتن چهار برابری موالید اهل سنت نسبت به شیعه آینده خوبی در برنخواهد داشت با توجه به اینکه جمعیت سنی مذهب‌ها نسبت به شیعیان تنها یک دهم است اما موالید آنها سرعت بیشتری نسبت به اهل تشیع را نشان می‌دهد.»

۱. جامع الأخبار، شعیری، ص ۱۰۱. مبانی اخلاق در آیات و روایات، ج ۱، ص ۱۳۳:

«ازدواج کنید و در ازدیاد نسل بکوشید.»

غلبه شیاطین بر تفکرات انسان

شیاطین در فوت و فن و کار خودشان حاذق و ماهر و خبیر هستند و با نقشه‌های مختلف جلو می‌آیند و مطالب را برای انسان به قسمی بازگو و بیان می‌کنند.

شما دیدید، دو نفر می‌آیند پیش شما با هم هم نیستند، - این قدر از این قضایا برای من اتفاق افتاده است که هر چه بشود من می‌گویم هر دو طرف باید با هم باشند - یک نفرشان ناله‌ای سر می‌دهد که آدم می‌گوید صد در صد حق با این است. آن چنان بلدند بچرخانند! اینکه می‌گویند باید هر دو طرف پیش قاضی باشند به خاطر این است که همین که طرف شروع به ناله می‌کند، او می‌گوید: این دروغ می‌گوید. آن یکی هم از آن طرف می‌آید بدون این شروع می‌کند که من را بدبخت کرده، من را بیچاره کرده است، قول داده و زیر قولش زده است. همچنین می‌گوید که می‌گوییم ای بابا این عجب شمر بن ذی‌الجوشنی است! این می‌رود دیگری می‌آید آقا این را دروغ گفته است، این دیگر چه فلانی است که دارد اینطور می‌گوید!

شما نگاه کنید و ببینید که سر یک دعوای خانوادگی نمی‌توانیم تشخیص بدهیم که حق با چه کسی است! مگر اینکه دو طرف، هر دو باشند و قضیه را بشنوند تا اینکه بگویند این دارد دروغ می‌گوید.

این نویسنده‌ها را نگاه کنید. من یک وقت کتابی را راجع به تاریخ یک مسئله‌ای می‌خواندم. از اول کتاب، وقتی راجع به قضایای مختلف، شروع به خواندن کردم نویسنده نشان می‌دهد در این قلم صادقانه حکایت می‌کند یا کلک و حقه‌بازی می‌کند. وقتی که وارد [مسئله‌ای] می‌شود یک زمینه‌سازی می‌کند، یک عبارت‌هایی به کار می‌برد که آدم می‌گوید: هان، این زمینه‌سازی می‌کند، ذهن را آماده می‌کند که وقتی به آنجا می‌رسد، یک ذهن آماده به این نتیجه می‌رسد، دیگر موضع نمی‌گیرد.

این فیلم‌هایی که درست می‌کنند چیست؟ همه تخیل است. اصلاً دنیا براساس تخیل است. چون آدم اگر بیاید بگوید فلانی کلک است. [می‌گویند:] آقا من یک سال با این آدم بودم دو سال با این بودم من چیزی از او ندیدم، ما چیزی ندیدیم که مثلاً تو می‌گویی او کلک است! شروع می‌کنی اول حرف زدن و [اینکه] چه کار کرد و فلان جا این طور و فلان جا این طور بود و فلانی این طور می‌گوید و من شنیده‌ام بعضی‌ها این طور می‌گویند - حالا هیچ‌کس هم نگفته است! - بعضی‌ها راجع به او این طور می‌گویند، شنیده‌ام که حتی یک همچنین قضیه‌ای هم اتفاق افتاده است. کم کم کم یکی، دو روز که روی مخ آدم خوب کار کرد دیگر برای رسیدن به آن مقصد و نتیجه‌اش خیلی راه درازی در پیش ندارد. توجه می‌کنید؟

من یک وقت کتاب تاریخ یک بنده خدایی را می‌خواندم. دیدم این هم شروع کرده و دوباره دارد کربلا درست می‌کند و زمینه‌سازی می‌کند با علم و کُتل، فهمیدم آقا حرف‌های این هم [جهتی دارد]. یک دفعه نگاه

کردم دیدم یک نفر که من در ذهنم چیز دیگری بود، کاملاً این را به یک شخصیت دیگر برگرداند. حالا خوب بود که من می دانستم او [چگونه] فردی است! من خودم درباره او اطلاع داشتم اما اگر اطلاع نداشتم کم کم ذهنم به طور کلی عوض می شد.

همه جور آدم هست، همه جور خلاقیت هست، همه جور سحر بیان و سحر قلم هست. اصلاً خود این مسئله یک قضیه ای است که چطور - آنهایی که آن طرف هستند - مسئله را بیاید عوض کند و مطلب را برگرداند؟ حالا ببینید شیاطین در این قضیه چه فعالیت ها و چه نقش هایی دارند؟! چه قسم، بازی هایی دارند که می آیند و آدم را می چرخانند و برمی گردانند و بعد هم در فضای خودشان و در وضعیت خودشان می برند و به نحوی انسان را قرار می دهند که انسان می گوید اصلاً غیر از این، راه دیگری وجود ندارد. و اصلاً راه همین است که من می گویم، تصمیم همین است که من اتخاذ می کنم؛ در حالی که همه آنها زمینه سازی و کشک بوده است. خودش برنامه ریزی می کند، آن سناریو دست خودش است.

حال اولیای الهی در برخورد با حیلها و تزویرها

آن کس که از آن بالا نگاه می کند می گوید: خودتی! طرف هر چه بیاید حرف بزند نمی تواند [او را فریب بدهد]، باز می گوید: خودتی خودتی! به آن شخص نمی گوید اما در دلش می گوید. وقتی یک ساعت، طرف خوب خودش را خسته کرد و خودتی را هم شنید و دید همین طور دارند می خندد دیگر راهش را می کشد و می رود.

[اما] آن کسی که آن طرف نیست، فوری کاغذ را برمی دارد و امضا می کند و یک مهر الاحقر العاصی المذنب هم ته کاغذ می چسباند و می گوید: بفرمایید. بعد هم فردا در روزنامه می آورند. اما او در دلش می گوید خودتی خودتی و نه کاغذی از او بیرون می آید، نه نوشته ای، نه امضا و مهری؛ این برای چیست؟ برای این است که از آن بالا نگاه می کند. قبل از اینکه این، وارد خانه بشود او درون او را می خواند و دیگر می داند که تو چه چیزی می خواهی به او بگویی.

مرحوم آقا می گفتند: «طرف، پیش من می آید وقتی هم که می خواهد بیاید سر کوچه اول سیگارش را می کشد - من گفته ام که سیگار نکش - خیال می کند که من او را نمی بینم. وقتی هم که ما را می بیند می گوید: سلام علیکم و دست ما را می بوسد.» این خودتی را من می گویم آقا نگفته است! من دارم می گویم آقا به او می گویند: خودتی! شما سر کوچه سیگارت را می کشی که من نبینم؟!

یک وقتی مرحوم آقا به من می فرمودند: «من به رفقا می گویم اگر می خواهید به مشهد بیایید، بیایید؛ خودتان می دانید. خودتان ببینید چه برای وضعتان، زندگیتان، کارتان صلاح هست. از نظر من بین اینکه همسایه من باشید یا در کره ماه باشید فرقی نمی کند. این همه اش به خودتان بستگی دارد. از نظر من اینطور است، از

نظر خودتان هم هر کاری می‌خواهید بکنید.»

ما هم همین‌طور هستیم. گاهی ما یواشکی می‌رفتیم یک کاری می‌کردیم که آقا نفهمند. وقتی می‌آمدیم آقا می‌فرمودند: «حال آقای آقا سید محسن چطور است؟ بله بله! خیال می‌کنید که کسی نمی‌فهمد؟ - سرشان را هم این‌طوری یک خرده می‌کردند - ما خیال می‌کنیم کسی خبر ندارد، مثلاً کلاغ‌ها خبر نمی‌آورند؟» یک وقت می‌گفتم: آقا خیلی خب فهمیدیم دیگر، فهمیدیم آقا قضیه چیست؟ می‌گفتند: مثلاً کلاغ‌ها خبر نمی‌آورند.

او را دیگر کسی نمی‌تواند گول بزند. مطلبی را که ایشان بارها می‌فرمودند، نمی‌دانم در این نوشته‌ای که خیلی مختصر هست این قضیه را نوشته‌ام یا نه؟ البته در کتاب *اجتهاد و تقلید* به نحو اجمال راجع به شرایط مرجعیت آورده‌ام، که باید نفس متصل باشد و الا مطالب به نحو دیگر پیش خواهد رفت. بله به نظر می‌رسد آنجا در شروط مرجعیت مسئله را مطرح کرده باشم.^۱

ایشان می‌فرمودند: «هر کسی می‌خواهد باشد، من ای نحو کان و من ای صنف کان، آنها (شیاطین) غلبه دارند و مسائل را به دست می‌گیرند و بالأخره آثارش هم پیداست.»

ادامه نقد ملاصدرا بر شیخ اشراق

مرحوم آخوند در اینجا می‌فرماید که: به تدبیر نفس ناطقه، ایراد وارد می‌شود، چون نفس ناطقه نفسی است که باید نسبت به فعل و تصرفاتی که انجام می‌دهد شاعر و عالم باشد. شما کتاب را برمی‌دارید و می‌خوانید و مطالعه می‌کنید و غذا می‌خورید. درحالتی که بعد از اینکه انسان غذا را بلع کرد دیگر نسبت به آنچه که در او می‌گذرد اطلاع ندارد. چه خبر دارد که الآن در این چه می‌گذرد؟ کبد و روده و معده چه کار می‌کند؟ چه وقت غذا وارد معده شده است، چه موقع در صفرا وارد کلدوک^۲ شده است؟ چه موقع هضم کرده است؟ و چه موقع جذب می‌شود؟ اصلاً خبر نداریم. و اینکه به چشم ما چه موادی وارد می‌شود و به مغز ما چه موادی وارد می‌شود. ما هیچ اطلاعی از این مسائل نداریم. درحالتی که تمام اینها روی یک سیستم خاص، نظم خاص، تدبیر خاص، حساب و کتاب خاص انجام می‌شوند. مگر همینطوری الله بختکی، کشکی است! شما بخواهید یک کشک و دوغ درست کنید بالا سرش می‌ایستید که نمکش را چقدر بریزیم، آب چقدر داخلش بریزیم، کشمش و خیار چقدر در آن بریزیم تا آب دوغ خیار درست کنید. [آن وقت بگوییم که] همین‌طوری این غذاها وارد بدن می‌شود بعد هم خودش می‌رود کارش را انجام می‌دهد و هزارتا چیز انجام می‌دهد بعد هم نفس ناطقه باید

۱. رساله اجتهاد و تقلید، ص ۳۸۷ و ۳۹۸.

۲. Choledoch

اطلاع داشته باشد؟! چطور نفس ناطقه باید خبر داشته باشد؟ نفس ناطقه خبر ندارد از اینکه در این بدن چه دارد می‌گذرد؟

کیفیت تصرف نفس ناطقه در جسم

این مسئله که این کارهای مخصوص در تنظیم امور و امثالهم، قطعاً باید در تحت تسخیر مسخری باشد که آن مسخر با اشراف تجردی خودش بتواند همه این امور را تنظیم کند، وگرنه نفس ناطقه که نمی‌تواند خودش این مطالب را انجام بدهد. البته تا حدودی می‌توانیم بگوییم این مطلب ایشان صحیح است و توجیه هم می‌توانیم بکنیم که اشکال ندارد؛ نفس ناطقه خودش با آن احاطه‌ای که نسبت به این قضیه دارد، خودش تنظیم و اداره کند. لازم نیست که حتماً انسان اطلاع داشته باشد. و آن نفس ناطقه دارای مراتبی است.

ولی این مطلب هست که خود نفس ناطقه به تنهایی صرف نظر از آن اتصال کاری را انجام نمی‌دهد. ولی با توجه به آن اتصال، خود نفس ناطقه انجام می‌دهد. خود نفس ناطقه قلب را به ضربان وامی دارد، خود نفس ناطقه به مغز مدیریت بدن می‌دهد و خود نفس ناطقه سلسله اعصاب را چه می‌کند.

بله! ما علم به علم نداریم. آن نفس ناطقه در مقام علم حضوری، خودش این را انجام می‌دهد، ولی ما علم به کار او در مرتبه نفس و در مرتبه احضار علم و اطلاعات نداریم.

اگر ما از این مرتبه ظاهر عبور کنیم [می‌توانیم علم پیدا کنیم]. چون بحث، بحث ظاهر که نیست؛ بحث، بحث مراتب نفس است، نه صرفاً بحث تفکر ظاهر و اطلاع ظاهر و اشراف ظاهر. الآن شما هزار جور شعر در ذهن دارید، هزار مطلب در ذهن دارید، هزار تا اسم در ذهن دارید؛ ولی الآن که من با شما صحبت می‌کنم، [نسبت به آنها] اطلاع دارید؟! اطلاع که ندارید؛ ولی وقتی که به شما می‌گویم: آقا فلان شعر حافظ کجاست؟ می‌گویید: آقا یک دقیقه به من مهلت بده. شروع می‌کنید گشتن گشتن گشتن [تا پیدا کنید]. از کجا [پیدا می‌کنید؟] تا علم نداشته باشید که نمی‌گردید. بعد می‌گویید: پیدا کردم و این شعر اینجاست:

خیال روی تو در هر طریق همره ماست ***

آقا راجع به خیال، حافظ چه گفته است؟ صبر کن ببینم! حالا این هم بسته به سرعت و بطء حدس و اتصال برمی‌گردد. می‌گوید: هان پیدا کردم:

خیال روی تو در هر طریق همره ماست *** نسیم موی تو پیوند جان آگه ماست^۱

درحالتی که این شعر [از قبل] در ذهن شما بود. من الآن به شما می‌گویم آقا راجع به فلان کلمه در اشعار حافظ، [آیا] یک دفعه همه اشعار حافظ در ذهنتان آمد؟ نه! تا می‌گویم راجع به کلمه صوفی حافظ چه گفته

^۱. دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۲۳.

است؟ شما یک دفعه می‌گویید صبر کن ببینم چه شعرهایی در آنها کلمه صوفی آمده است. می‌گوید: یکی پیدا کردم.

که ای صوفی شراب آنگه شود صاف *** که در شیشه بماند اربعینی^۱

حالا چه فعل و انفعالاتی در اینجا انجام شد؟ شما فقط علم به علم نداشتید، علم را داشتید، این علم به علم با اعمال نفس در اینجا انجام می‌شود، با تعمل، یعنی بیاید یک عملی یک اعمالی را، نسبت به آنچه که دارد و در ذخیره دارد و مسائلی که برای او حاضر می‌شود انجام بدهد.

کیفیت علم و اطلاع امام علیه السلام به مسائل مختلف

این مسئله، مسئله‌ای [است] که در علم امام علیه السلام مطرح می‌شود. ظاهراً ما این قضیه را در همان قسمت *افق وحی* در جمع بین روایاتی که در بعضی جاها دارد که: **إِذَا شَاءُوا عَلِمُوا**^۲ آورده‌ایم.^۳ و از آن طرف می‌گویند که اصلاً امام علیه السلام واسطه است اینها چطور با هم جور درمی‌آیند؟ یعنی اگر بخواهند و اگر نخواهند، وساطت قطع می‌شود؟! این برگشتش به همان احضار و عدم احضار است. همه مسائل عالم کن [وجود] تمام اینها، ما سوی الله در نفس امام است.

یک وقتی در مقام نفس، این را به نفس احضار می‌کند. یک وقتی امام آن را در مسئله نفس خفی ننگه می‌دارد، نمی‌آید اظهار بکند؛ نه اینکه اطلاع ندارد، اطلاع دارد اما آن را اعمال و احضار نمی‌کند. چند مرتبه هست، که دو مرتبه اخیرش به این کیفیت است که می‌آید و صورت آن واقعه را در نفس خود می‌آورد. ولی همین قضیه در مراتب بالا نفس الواقعة الخارجية و عین الواقعة الخارجية بالعین الشهودی و العلم الحضوری و نفس تحقق خارجی، یعنی خود همان عینیت خارجی است که در نفس امام علیه السلام به این کیفیت است؛ یعنی وساطت بین عالم خلق و عالم امر به این نحوه است. فقط صرف یک تخیل و یک صورت و یک اطلاع نیست، بلکه خود او نفس همان قضیه هست مثل اینکه آن احساسی که شما دارید، این احساس عین وجود خارجی است.

مثالی برای کیفیت اطلاع و عدم اطلاع امام بر وقایع مختلف

یک مثال خیلی ساده می‌زنم، ولی دقیق است، شما الآن گرسنه هستید، درست؟ آیا این احساس گرسنگی فقط یک فیلم است، یک عکس است، یک صورت در ذهن شماست، یا یک واقعیت در شماست؟ یک واقعیت

۱. دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۴۸۳.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۲۵۸؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۳۱۵. با قدری اختلاف در مصادر.

۳. افق وحی، ص ۲۰۳ - ۲۰۵.

است. یعنی اول یک احساسی در شما هست، و به عنوان یک واقعیت و یک حقیقت هست؛ وگرنه نمی گویند: چرا دلم دارد مشت و مال می رود و چرا قار و قور می کند و چرا ضعف می کند و...، آقا بردار یک نون و ماستی بیار، یک چیزی بیار بخوریم، چرا این قدر سفره را دیر می اندازی؟

آدم گاهی اوقات یک جا می رود، همین طور می نشینند و با آدم حرف می زنند. آقا برو سفره را بیار بینداز. وقتی که غذا را خوردیم حالا بیا حرف بزن، یا جوابت را می دهیم یا در می رویم! دائم حرف می زنند که آقا یک سؤال داریم. آقا برو سفره را بیار و سؤال را بعد سفره بکن. می گویند اجازه می فرمایید استفاده کنیم؟ نه نمی شود، برو بیار یک چیزی بخوریم. آخر آقا گرسنه مان است.

یک دفعه شهرستانی رفته بودیم، چلوکباب آورده بودند - ان شاء الله خدا سلامت بداردش - چلوکباب را که خوردیم، یک دفعه یکی دو نفر آمدند - مثل اینکه جزو فرق دراویش بودند - شروع کردند به سؤال کردن از روح مجرد و نور مجرد... . گفتم این چلوکباب را چقدر پول دادی؟ پول چلوکباب را بدهم، دست از سرم برمی دارید؟ هنوز از گلوی ما پایین نرفته بود سؤال از حور وحدت و کثرت و...، بیا پول چلوکباب را بدهم و خیالم را راحت بکن؟

این احساس گرسنگی که در شما هست، یک واقعیت هست یا نه؟ در همین حین که واقعیت هست، رفیقتان می آید بغلتان می نشیند و با شما صحبت می کند: به به! سلام کجا بودی و... همین [کسی] که به او می گوید که آقا برو سفره را بیار که روده کوچک دارد روده بزرگ را می خورد و بزرگ هم دارد کوچک را می خورد، یک مرتبه که رفیقی می آید و می گوید: به به! کجا بودی و حالت چطور است؟ شروع می کند به گرم گرفتن و صحبت کردن که کجا بودی تو را ندیدم و گرفتار بودم و نتوانستم پیام، نیم ساعت می نشینی با این حرف می زنی. حالا وقتی که داری حرف می زنی [یادتان می افتد که] آقا راستی گرسنه مان هست، می گوئیم: آقا چرا [غذا] را نیاوردی؟ می گوید: آقا دیدم شما دارید با ایشان صحبت می کنید، گرم صحبت هم هستید حالا بعد از سالیان سال به هم رسیده اید. با آمدن او این حالت گرسنگی در شما از بین نرفت، وجود دارد، آمدن او [روی گرسنگی] یک پرده ای انداخته است. علم به آن مسئله رفت و به جایش علم دیگر آمده است. وقتی که صحبت تمام شد و فهمیدید که مشکلی ندارد و خوب است. می گویند آقا چرا سفره را نیاوردید آقا از گرسنگی مردیم، می گوید من دیدم دارید صحبت می کنید. این [گرسنگی] وجود دارد...

یا فرض کنید که در حالت سیری، وقتی که الان شما سیر شدید، این حالت سیری را در وجود خودتان احساس می کنید یا نه؟ آیا این احساس را کسی به شما می گوید که آقا شما این ظرف پلو را خوردید لذا دیگر گرسنه نیستید؟ نه! نیاز ندارد کسی به شما بگوید. همین که شما این ظرف پلو را می خورید یک احساسی برای شما پیدا می شود که با آن احساس قبل متفاوت است. این احساس یک واقعیت است، یک حقیقت است، اسم

این واقعیت می‌شود سیری. وقتی این احساس برایتان پیدا شد، آن وقت به فرد می‌گویید آقا سیر شدم و خیلی ممنون از پذیرایی و از ضیافت شما، دیگر سیر شدم. این «دیگر سیر شدم»، می‌شود علم به علم. اول علم به نفس همان واقعیت در وجودتان تحقق پیدا کرد. بعداً نسبت به او یک علم مجدد به عنوان علم حصولی پیدا می‌کنید. آن اولی حقیقتش علم حضوری است، علم به علمش می‌شود علم حصولی.

حالا که شکم‌تان سیر شد شروع می‌کنید با یک نفر صحبت کردن و از مسائل گفتن. بنشینیم ببینیم آنجا چه خبر است؟ بنزین گران شد یا یارانه به شما دادند یا ندادند؟ سرتان را کلاه گذاشتند یا نه؟ آدم وقتی شکمش سیر شود شروع می‌کند از این مسائل حرف زدن، تا گرسنه است نه فکر یارانه است، نه فکر رایانه است، نه فکر پایانه است، نه فکر چارپایانه است؛ ولی همین که شکم سیر شد شروع می‌کند در این مسائل سیر کردن که دنیا چیست؟ اوضاع چیست؟

شروع می‌کند به صحبت کردن درحالی که سیری وجود دارد، اما غفلت می‌کند از اینکه چیزی بخورد یا نخورد. وقتی که صحبت تمام می‌شود و همه مسائل و همه [خبرها] را گشت^۱ یک دفعه می‌گوید: آقا چرا نمی‌خورید؟ شما که همه‌اش دارید حرف می‌زنید، [جواب می‌دهد] آقا سیر شدم. دوباره این علم به این علم برای او پیدا می‌شود. یعنی باید توجه کند، توجه که می‌کند یک واقعیتی که الآن برایش هست نسبت به آن واقعیت واکنش نشان می‌دهد، می‌گوید: آقا سیر شدم و دیگر میل ندارم حالا می‌خواهید سفره را جمع کنید؛ جمع کنید.

کیفیت احاطه نفس امام بر همه امور

تمام اشیاء در نفس امام همه به عنوان این واقعیت وجود دارد، بعد امام خودش در هر وضعی انتخاب می‌کند تا بخواهد توجه به نفس بیاورد. آن درون دارد کار انجام می‌شود، آن درون دارد قضایا را در تمام عالم تدبیر می‌کند؛ این داخل دارد تمام علوم به هر ذره‌ای از ذرات، ما سوی الله می‌رسد.

جبرائیل که الآن کار انجام می‌دهد به واسطه آن است که درون [نفس] امام انجام می‌شود؛ عزرائیل که قبض روح می‌کند به واسطه آن عملی است که در نفس امام انجام می‌شود و او آن کار را انجام می‌دهد؛ میکائیل که ملک رزق هست و رزق می‌دهد به واسطه همان عمل امام است. اگر آنچه که در نفس امام است نباشد، میکائیل می‌شود هیچ، عدم؛ جناب جبرائیل می‌شود خلاص!

^۱ حرف‌های صد من یک غاز هم که برایش ارزش ندارد و به اندازه [ذره‌ای] به فهم و ارتقاء انسان هم کمک نمی‌کند. اینکه بزرگان می‌گویند که انسان نباید دنبال خبرها باشد، به خاطر همین می‌گویند؛ چون صد من یک غاز هم ارزش ندارد. این طرف چیست آن طرف چیست؟ آدم باید سر خود را پایین بیندازد و راه خودش را برود، آن چیزی که به درد آن طرفش می‌خورد بایستی پیگیری کند، این طرف که همه حرف‌ها هست.

حالا همان چیزی که در نفس امام هست، به عنوان یک واقعیت خارجی و عنوان نیروی عامله و مدیره و مدبره است. این نیرو نه فقط امر و نهی، [بلکه] نفس این مسئله را دارد اِعمال می‌کند، و آن قدرتی را که از ماسوی الله برای هر ذره تنزل می‌کند، دارد در عالم پخش می‌کند. اصلاً می‌دانید قضایا چه می‌شود؟ تمام ذرات عالم که وجود دارند الان از آن نفس امام نشئت می‌گیرند. تا به امام می‌گویند آقا فلان ذره در فلان کوه در فلان سیاره‌ای که چهارصد میلیون سال نوری از ما فاصله دارد، می‌گوید: «آره آره دارم نگاهش می‌کنم!» تازه این برای دنیاست! این دنیا و مافیها نسبت به عالم مثال، یک قطره نسبت به دریا می‌شود. یک قطره با قطره چکان در اقیانوس اطلس بچکانید، می‌شود [نسبت] قطره به دریا. خودشان این طوری می‌گویند، العهدة علی القائل. آنها هم راست گفته‌اند خلاف نگفته‌اند. آن [عالم مثال] نسبت به بالایی می‌شود یک قطره نسبت به دریا. آن هم نسبت به بالایی همین طور، تا برسد به خود ذات پروردگار که اصلاً در آنجا دیگر لاجد و لارسمی هست، دیگر در آنجا اصلاً نمی‌شود تصور کرد.^۱

الآن در دنیا مردم بر سر همین سیاره‌های هنگ کرده‌اند. اخیراً یک سیاره‌ای بدست آورده‌اند که چهارصد میلیون سال نوری فاصله دارد. تا حالا می‌گفتند ده میلیون و دوازده میلیون و خیلی هنر کرده بودند می‌گفتند یک ستاره بیست و چهار میلیون سالی را کشف کرده‌ایم. الآن با تجهیزات جدید چهارصد میلیون، چهارصد میلیون سال نوری. تازه این [که چیزی نیست، شما فرض کنید] چهارصد میلیارد [سال نوری] مگر می‌شود برای این قضیه حدی تعیین کرد؟! یعنی این احساسی که در این دستگاه پیدا شده و درک کرده است نوری که از آنجا آمده، فرکانسی که آمده است هر چه [که بوده] چهارصد میلیون سال پیش راه افتاده حالا تازه به اینجا رسیده است. اگر در خود همین عالم بخواهیم فکر کنیم خیلی مسائل اتفاق می‌افتد و ممکن است اینجا خیلی چیزهایی اتفاق بیفتد.

تمام اینها و بالاتر در نفس امام به عنوان یک واقعیت هست، به عنوان واقعیت. علم به این واقعیت در

۱. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۳۸۵، به نقل از المحتضر:

«مِنْ نَوَافِرِ الْحِكْمَةِ يَرْفَعُهُ إِلَى أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَدَخَلَ عَلَيْهِ الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ فَقَالَ مَسْأَلَةٌ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! قَالَ: سَلْ يَا مُفَضَّلُ. قَالَ: مَا مُنْتَهَى عِلْمُ الْعَالِمِ؟ قَالَ: قَدْ سَأَلْتُ جَسِيئاً وَ لَقَدْ سَأَلْتُ عَظِيماً مَا أَسْمَاءُ الدُّنْيَا فِي أَسْمَاءِ الثَّانِيَةِ إِلَّا كَحَلْفَةِ ذِرَاعٍ مُلْقَاةٍ فِي أَرْضِ فَلَاةٍ وَ كَذَلِكَ كُلُّ سَمَاءٍ عِنْدَ سَمَاءٍ أُخْرَى وَ كَذَا أَسْمَاءُ السَّابِعَةِ عِنْدَ الظُّلْمَةِ وَ لَا الظُّلْمَةُ عِنْدَ النُّورِ وَ لَا ذَلِكَ كُلُّهُ فِي أَهْوَاءٍ وَ لَا الْأَرْضِينَ بَعْضُهَا فِي بَعْضٍ وَ لَا مِثْلُ ذَلِكَ كُلِّهِ فِي عِلْمِ الْعَالِمِ يَعْنِي الْإِمَامَ مِثْلَ مُدٍّ مِنْ خَرْدَلٍ دَقَّقْتَهُ دَقًّا ثُمَّ صَرَبْتَهُ بِالْمَاءِ حَتَّى إِذَا اخْتَلَطَ وَ رَعَا أَخَذْتَ مِنْهُ لَعْقَةً بِإِصْبَعِكَ وَ لَا عِلْمَ الْعَالِمِ فِي عِلْمِ اللَّهِ تَعَالَى إِلَّا مِثْلَ مُدٍّ مِنْ خَرْدَلٍ دَقَّقْتَهُ دَقًّا ثُمَّ صَرَبْتَهُ بِالْمَاءِ حَتَّى إِذَا اخْتَلَطَ وَ رَعَا انْتَهَزْتَ مِنْهُ بِرَأْسِ إِبْرَةٍ نَهْزَةً. ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَخْفِيكَ مِنْ هَذِهِ الْبَيَانَ بِأَقْلِهِ وَ أَنْتَ بِأَخْبَارِ الْأُمُورِ تُصِيبُ.»

اختیار خودش است. در اختیار خودش است که در هر آنی بخواهد به این واقعیت علم پیدا می شود در حالی که آن واقعیت انجام می شود؛ نه این که اگر نخواهد [علم داشته باشد] تعطیل می شود. تعطیلی یعنی عدم، عدم اطلاع یعنی عدم. اطلاع نفسی، اطلاع لفظی، اطلاع صحبت و تکلم به اراده خودش است، بخواهد یا نخواهد این مسئله به این کیفیت هست. دیگر به اندازه کافی از این طرف و آن طرف صحبت شد، إن شاء الله بقیه [مطالب برای] بعداً.

معنای روایت عند فناء الصبر يأتي الفرج

تلمیذ: در روایت هست که: **عند فناء الصبر يأتي الفرج**^۱ یعنی باید انسان صبر کند تا صبرش تمام شود و بعد فرجی حاصل شود؟

استاد: صبر که دست خود انسان نیست. صبر یک حالتی است که در انسان هست. وقتی که انسان صبر می کند این دو حالت دارد - البته خب نسبت به افراد متفاوت است - یکی اینکه در حین صبر خودش شاعر به این صبر هست که دارد صبر می کند و به هر جا می خواهد برسد برسد. یعنی مقام، مقام تسلیم است، به هر جا می خواهد برسد برسد. در اینجا نیازی نیست به اینکه صبر تمام شود، شاید اصلاً صبرش تمام نشود، [اما] آن عمل انجام می شود. آنچه که منظور حضرت در آنجا هست این است.

واقعیت قضیه این است که انسان وقتی که صبر می کند به امید اینکه به یک نتیجه ای برسد [صبر می کند]. این حالتی که به امید این است که به نتیجه برسد این حالت ممکن است تمام شود و برای انسان نماند. انسان به جایی می رسد که صبرش تمام می شود آن وقت التجاء پیدا می شود. در التجاء يأتي الفرج، یعنی تا وقتی که روی خودش حساب می کند و می گوید: «حالا صبر می کنم، صبر می کنم، مسئله ای نیست و ما بالاتر از این [مشکل] هستیم.» خیال می کند بالأخره خودمان پای کار ایستاده ایم و نمی دانم چه می کنیم. بعد می بیند نه همین طور شدیدتر و شدیدتر شد؛ می گوید: «خدایا بریدیم دیگر، چیزی نداریم، دیگر چه کار کنیم؟ اگر به حساب ماست دیگر صبرمان تمام شد مثلاً.» اینجا که دیگر التجاء می آید، آن وقت خدا می گوید: «حالا که خودت را کنار گذاشتی حالا ما وارد می شویم، وارد گود می شویم.»

مرحوم آقا می فرمودند: «انسان خوب است از آن اول لنگ بیندازد.» این هم که می گویند انسان لنگ بیندازد نه به عنوان اینکه ما بگوییم؛ ما هم شوخی می کنیم، راست هم بگوییم [باز] شوخی می کنیم. آنهایی که می گویند لنگ بیندازد واقعاً هم لنگ را می اندازند، واقعاً هم تسلیم می شوند، واقعاً هم خودشان را چیزی به

^۱ . إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۵۰.

حساب نمی‌آورند. البتّه انسان باید سعی خودش را به هر اندازه‌ای که می‌تواند، به هر اندازه‌ای که از او بر می‌آید بکند. بالأخره اینها در رسیدن به مطلوب کمک می‌کنند.

گرچه وصالش نه به کوشش دهند *** هر قدر ای دل که توانی بکوش^۱

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

^۱. دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۲۸۴.